

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

انتقال چراغ فصل نه با عصاره تنظیم شو

سی می ۱۹۸۶ ، عصر

باگوان عزیز:

وقتی که در مورد مخلصین صحبت کردید، من عمیقاً تحت تاثیر واقع شدم،

زیرا این احساسی است که من برای شما دارم: اخلاص.

اگر بهای رسیدن به اشراق دور بودن از حضور شما باشد، من با خوشحالی آن را رها می کنم و به همین سرور و مرکزیت داشتن، که همین حالا از نگاه کردن به چشمان شما به دست می آورم، راضی هستم.

بارها در طول سخنرانی های شما این اتفاق برایم رخ می دهد:

با نگاه کردن به شما، ناگهان زمان و حرکت بازمی ایستند.

و همراه با این پدیده، من شدت جریانی از انرژی ملموس عشق را احساس می کنم

که با چنان شدتی وارد بدنم می شود که چند بار واقعاً مرا به سمت عقب هل داده است.

من عاشق شما هستم و امیدوارم که هرگز تا زنده هستید مجبور نباشم شما را ترک کنم.

این ها لحظه های اخلاص devotion، عشق، لحظه های اشراق enlightenment هستند —

فقط لمحاتی...

گویی که از دوردست ها قله ی کوه را در روشنایی می بینی. باوجودی که هنوز خیلی دور هستی، این همان قله ای است که تو روزی باید به آن وارد شوی.

تو نیازی نداری از من دور بشوی، بنابراین مسئله ی تضاد بین بامن بودن و جستن اشراق وجود ندارد.

تو برای اشراق با من هستی، وگرنه منظوری از بامن بودن وجود ندارد.

تنها هدف تو، داشتن اندک احساسی از آن تجربه ی بزرگ است، زیرا بدون این احساس جزئی،

واژه ی اشراق برایت خالی باقی می ماند.

این لحظات کوتاه واژه ی اشراق را برایت پر خواهند کرد، با یک یقین، با یک تضمین که این تنها یک واژه نیست،

بلکه واقعیتی است که باید آن را دریافت، که فقط با بودن در حضور مردی که آن را یافته،

این بر گرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

می توانی توسط آن واقعیت لمس شوی. زمان می تواند بایستد، و برای یک لحظه به سطحی دیگری از هستی منتقل می شوی، جایی که هم به نوعی وجود داری و هم دیگر وجود نداری —

و هر دو در عین حال درست هستند.

اشراق امری فلسفی نیست، بسیار وجودین existential است. چیزی است که باید زندگی شود، چیزی برای بودن است، چیزی تجربی است، چیزی است برای سهیم شدن است.

چیزی تقریباً ملموس است.

با نگاه کردن به چشمان من، تو به سکوت خودت نگاه می کنی.

چشمان تو نیز همان سکوت را دارند — تو هرگز به آن اجازه نداده ای که اتفاق بیفتد.

بودن در اخلاص ژرف، در ابتدا بسیار مایه ی تعجب است، زیرا برای مردم حتی احساس عشق داشتن نیز دشوار است، و اخلاص والاترین شکل عشق است... درست رایحه ی عصاره ی عشق است.

اگر عشق آن گل باشد، آنوقت اخلاص فقط عطر آن گل است. نمی توانی آن را به دست بگیری.

می توانی احساسش کنی، می توانی آن را ببویی، می توانی توسط آن احاطه شوی،

می توانی در آن غرقه شوی، ولی نمی توانی آن را در دست بگیری. چیزی مادی نیست.

اگر این لحظه ها برایت رخ می دهند، تو در راه درستی هستی. جایی برای رفتن نیست،

نیازی به رفتن نداری.

تو مکان شروع زیارت را یافته ای — زیارت تازه آغاز گشته است.

باید از این، احساس برکت یافتن کنی.

وگرنه، مردم به سادگی در واژه ها، در نظریات، فلسفه ها، الهیات مختلف، مذاهب و انواع

ژریمناستیک های ذهنی سرگردان هستند و هیچکس به خودش زحمت درک این نکته را نمی دهد

که واقعیت غایی، فراسوی ذهن است.

می توانی زندگانی های بسیاری را به جست وجوهای ذهنی ادامه بدهی و هرگز چیزی جز واژگان توخالی نخواهی یافت. ذهن کویری است که در آن هیچ چیز نمی روید.

ولی اگر بتوانی فقط قدری بالاتر از ذهن حرکت کنی، تمامی آسمان برایت گشوده می شود... قدری شهامت، و می توانی پربگشایی.

این برگرفته بیان گر خط فکری گروه نیک اندیشان نمی باشد و فقط برای واداشتن ذهن ها به چالش و اندیشه ارائه شده است.

بودن با مرشد فقط به این معنی است که بینی کسی بال هایش را گشوده است و در آسمان پرواز می کند. و او تو را یادآوری می کند __ نه با سخنانش __ بلکه با خود وجودش __ که همین برای تو نیز ممکن است، که تو نیز بال داری، ولی آن را زیاد برده ای. نیازی نیست که چیزی را به دست بیاوری،

فقط باید چیزی را به یاد بیاوری.

و این لحظه ها، رفته رفته ، تو را وادار به یادآوری می کنند.

آن یادآوری، رهایی از تمامی زنجیرهاست، آزاد شدن از تمامی باورها،

رهایی از انواع حماقت ها، خرافات.

و نه تنها "آزادی از" freedom from این را به یاد بسپار : آزادی از خرافات خوب است،

ولی کافی نیست.

آزادی از باورها خوب است، ولی کافی نیست. آزادی برای for حقیقت..... آزادی از باورها و آزادی برای حقیقت..... رهایی از خرافات و رهایی برای واقعیت.

وقتی که آزادی با دو بال فرارسد __ از و برای __ تو به وطن بازمی گردی.

برگرفته از اوشوراجنیش

جایزه ای از محسن خاتمی به گروه نیک اندیشان

mohsenlove@gmail.com